



### استثنای انقلاب، قاعده اصلاحات

گفت‌وگو با دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان

علیرضا کرمانی - علی اصغر سیدآبادی - محمدرضا جلالی پور

پرسش: شما معتقدید یکی از اشکالات مطالعات تاریخی درباره جامعه ایران این است که بر اساس نظریه‌هایی که اغلب برای جوامع اروپایی تدوین شده، انجام گرفته‌اند، به همین دلیل تلاش کرده‌اید در این زمینه نظریه‌ای ایرانی تدوین کنید. اما برخی روشنفکران ایرانی از عدم امکان نظریه‌پردازی بومی سخن گفته‌اند. با توجه به این که بسیاری از مفاهیمی که به کار نظریه‌پردازی می‌آیند، در غرب شکل گرفته‌اند، آیا نظریه‌پردازی بومی با این مفاهیم ممکن است؟ نظریه‌پردازی بومی از نظر شما دقیقاً چه معنایی دارد؟

- پاسخ: نظریات من در باب تاریخ و جامعه ایرانی به همان اندازه می‌توانند بومی تلقی شوند که نظریات ارائه شده در خصوص تاریخ و جامعه اروپا نظریه‌پردازی بومی "درباره اروپا هستند. اگر یک صاحب‌نظر و نظریه‌پرداز غربی بودم که درباره ایران چنین نظریاتی داشتم، هیچ کس از آن تلقی بومی بودن نمی‌کرد. مسأله از این جا ناشی شده که من ایرانی هستم.

من برای ایران یک علم اجتماعی جدید اختراع یا ارائه نکرده‌ام. علوم اجتماعی، همانند علوم طبیعی جهان شمولند. اما هنگامی که این علوم اجتماعی جهانشمول برای جوامعی با زمینه‌های اجتماعی و تاریخی متفاوت به کار برده می‌شود، نتایج متفاوتی به دست خواهد آمد. این کاری است که در مورد ایران انجام داده‌ام. با این وجود در مواردی متذکر شده‌ام که ممکن است برخی تحلیل‌های من در مورد دیگر جوامع با زمینه‌های اجتماعی-تاریخی مشابه با ایران نیز صادق باشد.

اجازه بدهید مثالی از علوم طبیعی بیاورم. قانون جاذبه، قانونی جهانی است. اما ممکن است به کار بستن آن برای اجزای مختلف جهان، نتایج متفاوتی به بار آورد. قانون گالیله در خصوص اینرسی را در نظر بگیرید. بر اساس این قانون شتاب یک جسم در حال سقوط آزاد  $9/81$  متر در ثانیه است. اما این قانون فقط برای کره زمین و دیگر نقاطی که نیروی جاذبه‌ای برابر با زمین دارند، صادق است. برای مثال از آنجا که نیروی جاذبه کره ماه کمتر از نیروی جاذبه کره زمین است، شتاب یک

دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان، از پژوهشگران برجسته تاریخ معاصر ایران است که معتقد است نمی‌توان براساس نظریه‌هایی که برای تحلیل کشورهای دیگر شکل گرفته، تاریخ ایران را تحلیل کرد. او در آثار خود کوشیده‌است براساس ویژگی‌های جامعه ایران و با تکیه بر جامعه‌شناسی تاریخی و اقتصاد سیاسی ایران در این زمینه به نظریه‌هایی دست یابد. وی از معدود پژوهشگرانی است که در کنار اقتصاد، تاریخ و جامعه‌شناسی ایران به ادبیات نیز توجه نشان داده است و به ادبیات کهن و معاصر ایران تسلط دارد. او هم اکنون در دانشگاه آکسفورد به پژوهش و تدریس مشغول است و دبیر تحریریه فصلنامه علمی-پژوهشی "مطالعات ایرانی (Iranian Studies)" است. از آثار او می‌توان به کتاب‌های زیر اشاره کرد: اقتصاد سیاسی ایران: از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، بوف کور هدایت، تضاد دولت و ملت: نظریه تاریخ و سیاست در ایران، جستارهایی درباره تئوری توطئه در ایران، صادق هدایت و مرگ نویسندگانش، صادق هدایت: از افسانه تا واقعیت، مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران، نامه‌های خلیل ملکی، نه مقاله در جامعه‌شناسی تاریخی ایران: نفت و توسعه اقتصادی. از این که ایشان علی‌رغم آن که معمولاً به درخواست‌های مصاحبه پاسخ منفی می‌دهند، دعوت آیین را اجابت کردند بسیارمبارک. در این مصاحبه که از طریق ایمیل و به زبان انگلیسی انجام شد از او در باب دیدگاه‌هایش پرسیدیم.

جسم در حال سقوط آزاد بر روی کره ماه بسیار کمتر از ۹/۸ متر در ثانیه است. اما بیان این واقعیت به معنای تولید یک "تئوری فیزیکی بومی" برای کره ماه نیست، بلکه به معنای به کار بستن درست همان قانون جهانی در مورد این کره خاص است.

پرسش: با توجه به تحلیلی که درباره ماهیت خودکامه دولت و گرایش آشوبگرانه جامعه دارید، به نظر شما چگونه می‌توان بر این مدار بسته استبداد- هرج و مرج غلبه کرد؟

پاسخ: ابتدا باید تأکید کنم که نظریات من متکی بر پیشینه تاریخی جامعه ایرانی هستند نه آینده. به عبارت دیگر، بر خلاف برخی تئوری‌های اجتماعی، من برای خود قائل به نقش پیامبری نیستم و ادعا نمی‌کنم چون در گذشته امور بدین منوال بوده‌اند، لاجرم در آینده نیز به همین منوال خواهند بود. دوم این که، خارج شدن کامل از چرخه "استبداد - هرج و مرج - استبداد" فقط در طولانی مدت امکانپذیر است. هیچ فرد یا جنبشی نمی‌تواند در یک شب تغییرات اجتماعی بنیادی (تغییر عادات هزاران ساله) ایجاد کند. باید اذعان کنم که به اعتقاد من تغییر می‌تواند از طریق تلاش‌های آگاهانه رهبران جامعه یعنی سیاستمداران، بازرگانان، دانشگاهیان، روشنفکران، دانشجویان و افرادی از این دست ایجاد شود. دولت و اجزای مختلف آن، از قبیل کارمندان، نه تنها در تصمیم‌گیری‌های مهم بلکه در هر تصمیم روزمره‌ای که بر زندگی روزانه مردم تأثیر گذار است، باید کمتر مستبدانه و بیشتر براساس قانون و نظم رفتار کنند. شهروندان نیز نباید تصور کنند همه کنش‌های دولت شر و علیه منافع آن‌هاست. آن‌ها باید به حقوق یکدیگر احترام بگذارند. مثلاً برای شروع، می‌توانند به گونه‌ای راندگی نکنند که انگار سایر رانندگان و مردم پیاده دشمن آن‌ها هستند، ساختمان‌های کاملاً سالم را کلنگی نخوانند و به تخریب آن‌ها نپردازند. پرسش: با توجه به گرایش اصلاح‌طلبانه آثار شما- فارغ از گرایش فکری و عقیدتی‌تان به طیف‌های مختلف اصلاح‌طلبان در ایران - که نمونه روشن آن توجه شما به خلیل ملکی است که تأکید می‌کنید در دوره‌های شدیداً رادیکال و ایده‌آلیستی از لزوم ایجاد حکومت قانون سخن می‌گوید، آیا می‌توانیم براساس دیدگاه‌های شما نتیجه بگیریم که راه خروج از چرخه استبداد- هرج و مرج، نوعی رفرم یا اصلاح است؟ اگر پاسخ شما به این پرسش مثبت است، این اصلاح یا رفرم چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد و چه موضوعاتی را در اولویت قرار دهد؟

- پاسخ: همان‌طور که پیش‌تر گفتم، تغییر بنیادی تنها در درازمدت اتفاق می‌افتد. بنابراین، این فرآیند، صرف‌نظر از این که در این میان چه تعداد انقلاب رخ می‌دهد، لزوماً تدریجی است. انقلاب‌ها (هر جا، حتی در علم) معمولاً زمانی رخ می‌دهند که درهای پیشرفت و توسعه کاملاً مسدود باشند و راهی برای ایجاد تغییر وجود نداشته باشد. به عبارت دیگر اصلاح و تغییر تدریجی، قاعده و انقلاب استثنا است. حتی در مواردی که یک انقلاب به ناچار اتفاق می‌افتد، آنچه پس از وقوع خرابی‌های بسیار و فروکش کردن تب آرمانگرایی بنیادگرا برجا می‌ماند، باز هم تغییر تدریجی است.

پرسش: شما ایران را در مقایسه با جوامع اروپایی، جامعه کوتاه مدت یا کلنگی می‌نامید و از شکل‌گیری تئوری توطئه و همچنین بیگانه‌ترسی یاد می‌کنید. این وضعیت چه تأثیری در سیاست ایران و بخصوص کنش‌های سیاسی مردم داشته است و آیا بی‌اعتمادی به حزب و سیاست در ایران نتیجه همین وضعیت نیست، این بی‌اعتمادی چه تأثیری دارد؟

- پاسخ: ویژگی کوتاه مدت بودن جامعه ایرانی برخاسته از فقدان تداوم و ساختار بی‌ثبات و نامن آن است. معمولاً در این جامعه، سرمایه‌گذاری بلند مدت انجام نمی‌شود. انباشت بلند مدت سرمایه واقعاً در تاریخ ایران وجود نداشته است. همه چیز در کوتاه مدت اتفاق می‌افتد. برای مثال یک مدیر کل یا یک رییس اداره نمی‌داند تا چه زمانی در پست خود باقی خواهد ماند. یک سیاستمدار نمی‌داند که آیا فردا رئیس جمهور می‌شود یا به زندان می‌افتد. یک آدم ثروتمند نمی‌تواند پیش‌بینی کند ظرف چند سال آینده فقیرتر خواهد شد یا ثروتمندتر. این مطلب تا حدودی در

مورد یک فرد فقیر هم صادق است. اگر از کسی بپرسید ظرف شش ماه آینده چه کار خواهد کرد، پاسخ خواهد داد که تا شش ماه بعد کی مرده و کی زنده است؟ بنابراین ماهیت کوتاه مدت جامعه به تمامی ابعاد عمومی و خصوصی زندگی ارتباط دارد. تئوری توطئه یکی از مخرب‌ترین طرز فکرها درباره زندگی فردی و اجتماعی است. این تئوری منحصر به افسانه "انگلیسی‌ها" نیست، بلکه نوعی بیگانه‌ترسی است، اگر چه ترس از بریتانیا هنوز هم یکی از بیماری‌های اجتماعی شایع است. امروزه میدان نفوذ این طرز تفکر بسیار گسترده‌تر شده و همه ابعاد زندگی اجتماعی، از یک تصمیم دولتی مهم تا نتیجه یک مسابقه فوتبال را در برمی‌گیرد. در جامعه ایرانی یک باور فراگیر وجود دارد که بر اساس آن پشت هر حادثه و پدیده‌ای باید یک انگیزه شیطانی یا توطئه‌ای سری نهفته باشد.

این اخلاق و عادات متنوع طبیعتاً بر رفتار فردی و اجتماعی، از جمله طرز تفکر درباره احزاب، تأثیر می‌گذارند. جدا از بی‌اعتمادی رایج، حتی هنگامی که یک حزب سیاسی (یا حتی یک فرد خاص) مورد اعتماد مردم قرار می‌گیرد، باید در کوتاه مدت بهشت برین را ایجاد کند، در غیر این صورت هواداران آن‌ها خواهند گفت که "اینها هم دروغگو هستند و خواسته‌انداز ما سواری بگیرند."

پرسش: در بحث‌هایتان به تفاوت معنایی مفاهیم در ایران و اروپا اشاره می‌کنید و مثلاً معتقدید سابقه تاریخی و سیر تحول آزادی در اروپا با آزادی در ایران متفاوت است. اما فارغ از معناهای متفاوت هر واژه‌ای، واقعیتی نیز در بیرون شکل گرفته و براساس این مفاهیم، نهادهایی به وجود آمده که دست یافتن به آن‌ها با توجه به تجربه‌های بشری ضرورت دارد. وقتی ایرانیان از دموکراسی یا قانون یا آزادی سخن می‌گویند، بیشتر به همان معنای غربی‌اش نظر دارند تا معنایی که در ادبیات کهن ما از این واژه‌ها ارائه شده است. آیا می‌توان این را تفاوت آزادی در دو فرهنگ خواند یا صرفاً اشتراکی لفظی برای دو امر جداگانه است؟

- پاسخ: مفاهیم متفاوت اشاره به واقعیت‌های مختلف دارند، نه بر عکس. تا قبل از قرن ۱۹ آزادی در ایران مترادف با رفتار غیراخلاقی، غیرمسئولانه و ضداجتماعی بود (این واژه با واژه "آزادگی" که یک مفهوم صوفیانه است، تفاوت دارد). در جریان انقلاب مشروطه تا دهه ۱۹۲۰ این واژه اغلب به معنای "قانون"، در مفهوم رهایی یافتن از حکومت استبدادی به کار برده می‌شد. اما چون در عمل، حکومت استبدادی را با نفس نهاد دولت، یکی می‌پنداشتند، تبدیل به واژه‌ای مترادف با لجام گسیختگی و هرج و مرج شد.

در غرب هم تا قرن هفدهم، "آزادی" اغلب به معنای رفتار غیراخلاقی به کار می‌رفت. از آن تاریخ به بعد مفاهیم مختلفی از آزادی وجود داشته است. دموکراسی مدرن، محصولی از توسعه غربی در دوره مدرن است و به همین دلیل در تاریخ ایرانی برابر نهادی ندارد. هیچ اشکالی در تلاش‌هایی که به منظور به کار بستن ایده‌های آزادی، دموکراسی و اصطلاحاتی از این دست برای جامعه ایرانی انجام می‌شود، وجود ندارد. نکته مهم در این خصوص آن است که مطمئن شویم این کارها به شیوه‌ای انجام می‌شوند که به ریشه گرفتن این ایده‌ها می‌انجامد، نه این که عملی نمایشی یا ویترینی باشند.

پرسش: شما از خودسری دولت و بی‌مسئولیتی ملت به عنوان دو روی یک سکه نام برده‌اید و معتقدید پس از شهریور ۲۰ که رژیم‌های استبدادی فرو ریختند، بی‌مسئولیتی ملت در بازگشت دیکتاتوری و استبداد، نقش بزرگی ایفا کرد. در این گفته به صراحت، مردم و ملت را نقد می‌کنید، اما به نظر می‌رسد روشنفکران ایرانی علاقه چندانی به نقد مردم ندارند، صرفاً مجیزگوی آنها هستند و معمولاً در ادبیات روشنفکری ایران مردم بی‌عیب و نقص معرفی می‌شوند. به نظر شما چرا چنین نقدی در میان روشنفکران ایرانی شکل نمی‌گیرد و این پدیده چه عواقبی دارد؟

- پاسخ: این مسأله به تضاد فراگیر و بنیادی دولت و جامعه در ایران اشاره دارد. در ایران، دولت مبنی بر استبداد بود. دلیل آن هم "بد" بودن این شاه یا آن شاه نبود. در تاریخ ایران هم شاه‌های خوب و هم شاه‌های بد وجود داشته‌اند. این مسأله در مورد جامعه هم صادق بود. دولت متکی بر طبقات نبود (در واقع هر چه طبقه

اجتماعی بالاتر بود، اتکای بیشتری به دولت داشت، نه بر عکس) و جامعه از دولت بیگانه بود. به این دلیل است که در انقلاب های ایران، هم انقلاب های سنتی و هم انقلاب های مدرن، حتی یک طبقه هم سراغ نداریم که به طرفداری از دولت در مقابل انقلاب مقاومت کرده باشد. انقلاب ها در ایران، برخلاف انقلاب های اروپایی که در آن ها طبقات بالاتر مخالف انقلاب بودند، نمونه ای از قیام کل جامعه علیه دولت هستند.

بنابراین جامعه یا مردم در واقع ضد دولت و هرج و مرج طلب بودند. البته هم استبداد دولت و هم گرایشات هرج و مرج طلبانه جامعه تبعاتی منفی داشتند. اگر جامعه بعد از انقلاب مشروطه به گرایشات هرج و مرج طلبانه خود رجعت نمی کرد، آن انقلاب شکست نمی خورد و مشروطه از دست نمی رفت. بر همین اساس، اگر جامعه در دهه ۱۳۳۰ به روشی هرج و مرج طلبانه رفتار نمی کرد، دیکتاتوری و متعاقب آن حکومت استبدادی، قدرت بازگشت نداشت. روشنفکران هم بخشی از همین جامعه بودند. آن ها دولت را "بد" و جامعه را "خوب" می دانستند و اغلب فاقد استعداد انتقاد از خود بودند. اگر برای آن ها یا جامعه اتفاقی می افتاد، خودشان را مقصر نمی دانستند، مقصر شخص دیگری بود.

پرسش: تقریباً همه ما تجربه ای داریم که شما هم در بحث های تان به آن اشاره کرده اید. در ایران اغلب میان اصلاح طلبی و سازش کاری تمایزی قائل نمی شوند و اقدامات اصلاح طلبانه را سازش کاری معنا می کنند. عده ای چنین پدیده ای را میراث چپ ها می دانند که در دوره ای بر روشنفکران ایرانی تأثیر بسیار گذاشته اند. از سوی دیگر می توان از همین زاویه به نقد اصلاح طلبان که گاهی رفتار سیاسی آنان نیز تفکیک روشنی ارائه نمی کند و همچنین به سابقه تاریخی چنین پدیده ای پرداخت. به نظر شما چرا این پدیده در ایران شکل گرفته است؟  
- پاسخ: این مسأله هم مثل مورد قبلی است. فقط اصلاح طلبی نیست که مهر "سازش کاری" و سپس خیانت کاری بر آن حک شده، بلکه بر پیشانی هرگونه تلاش برای رسیدن به توافق - هر نوع مصالحه ای - چنین مهری می خورد. این مسأله تا حدودی به روابط دولت - جامعه ارتباط دارد و ناشی از تضاد بنیادی دولت - جامعه است که در بالا به آن پرداختیم. اما مسأله فراتر از این بوده و هست. جامعه ایرانی - در حالی که در سطح فردی آز میزبان بالایی از عمل گرایی برخوردار است - نسبت به همه چیز دیدگاهی آرمان گرایانه دارد. هر چیزی یا "خوب" است یا "بد". مردم ایران بیشتر به افراط گرایی متمایل هستند تا میانه روی. ضرب المثل "زندگی کن و اجازه بده زندگی کنند" خصوصیت بارز ایرانی نیست؛ "بد" قابل اصلاح نیست و باید نابود شود. ایرانیان اعتقادی

به موفقیت ندارند، اما از شکست تجلیل می کنند. اگر مصدق مسأله نفت را به بهترین نحو حل کرده بود، باز هم متهم به سازش کاری می شد. او تبدیل به کسی می شد که [منافع ملت] را به "اربابانش" فروخته بود. این ذهنیت نشان می دهد که در واقع شما نمی توانید هم خوب باشید و هم موفق، چون این دنیا، دنیای بدی است و شما برای موفق شدن باید با بدی قرار داد امضا کرده باشید.

پرسش: شما در بحث های تان بارها به ناپیوستگی های مکرر و اساسی تاریخ ایران اشاره کرده اید و از فقدان تداوم و عدم شکل گیری سنت های ریشه دار در ایران سخن گفته اید. اولاً آیا می توان عدم استمرار حرکت های اصلاحی را نیز در همین چارچوب تبیین کرد و ثانیاً چرا اصلاح طلبی در ایران، فاقد تداوم است اما استبداد دچار گسست نیست و تداوم دارد؟  
- پاسخ: بله، عدم تداوم جنبش های اصلاح طلب تا حدود زیادی یکی از ابعاد ماهیت کوتاه مدت بودن و فقدان کلی استمرار در جامعه است. دلیل این که چرا اصلاح تداوم ندارد و استبداد (هم در مورد دولت و هم در مورد جامعه) پدیده ای دیرپاست، آن است که جامعه به تمایلات مستبدانه که حافظ ویژگی کوتاه مدت بودن جامعه است، خو کرده؛ همان طور که در بالا گفته شد، آنچه جامعه از اصلاحات توقع دارد، در واقع یک انقلاب، یک تغییر کلی و یک تحول تمام عیار است. اما باید در نظر داشت که اگر هم این اتفاق حادث شود، جامعه به زودی از خواب و خیال بیدار خواهد شد، زیرا انقلاب یک پدیده سراسر خوب نیست و جهان را به بهشت تبدیل نخواهد کرد. اصلاح طلبی در صورتی موفق می شود که مردم از آن انتظارات ناممکن نداشته باشند و دولت و جامعه باور به چیزی را که من "سیاست های حذفی" نامیده ام - از قبیل این تفکر که تغییر یا موفقیت فقط با حذف مخالفان امکان پذیر است - کنار بگذارند.

پرسش: نفت در تحلیل های شما به عنوان یکی از موانع دموکراسی جایگاه مهمی دارد، اما به نظر می رسد دموکراسی بدون پیشرفت اقتصادی در جوامع روستایی ممکن نباشد و نفت در ایران حداقل در پیشرفت اقتصادی مردم و از این زاویه در پیشبرد دموکراسی نقش مثبتی هم بازی می کند. این موضوع را از زاویه ای دیگر هم می توان بی گرفت و آن انقلاب مشروطه است که علیرغم آن که عاملی مثل نفت در آن مؤثر نبود، باز هم با ناکامی های اساسی روبرو شد.

- پاسخ: نفت و درآمدهای نفتی پدیده هایی هستند که در دهه های اخیر ظهور کرده اند، در حالی که تئوری من مربوط به تمام تاریخ ایران است. درآمدهای نفتی ماهیتاً برای ارتقای سطح زندگی مفید هستند و می توانند در پیشبرد توسعه اجتماعی و اقتصادی مورد استفاده قرار گیرند. من یکی از نخستین اقتصاددانانی

علوم اجتماعی، همانند علوم طبیعی، جهان شمولند. اما هنگامی که این علوم اجتماعی یکسان برای جوامعی با زمینه‌های اجتماعی و تاریخی متفاوت به کار برده می‌شود، نتایج متفاوتی به دست خواهد آمد

بودم که گفتم درآمدهای نفتی نوعی بهره مالکانه (رانت) هستند که مستقیماً به وسیله دولت‌ها دریافت و خرج می‌شوند. علاوه بر این متذکر شدم که با توجه به گرایش تاریخی دولت به حکومت مطلقه و استبدادی، درآمدهای نفتی با ارائه تسهیلات مالی و ابزار اعمال فشار (leverage) قابل ملاحظه، گرایش به تقویت قدرت دولت دارند. این خصوصیات تاریخی جامعه و نه درآمدهای نفتی است که تبعات این درآمدها را معین می‌کند. نروژ هم درآمد نفت قابل ملاحظه‌ای دارد، اما این درآمد به افزایش گستره نفوذ دولت در آن کشور منجر نشده است. در مقابل، مردم نروژ هم از دولت توقع ندارند که آسایش روز افزونی برای آن‌ها فراهم آورد و دائماً نق نمی‌زنند که چرا بدون این که تلاش بیشتری برای افزایش تولید داخلی بکنند، از امکانات بیشتر بهره‌مند نمی‌شوند.

نکته دیگری که بیشتر از ۳۵ سال پیش خاطر نشان کردم، این بود که با توجه به ماهیت دولت و روابط دولت-جامعه، درآمدهای نفتی در دست دولت به ظهور یک طبقه وابسته که من آن را "مستری دولت" نامیده‌ام، منجر خواهد شد. این نکته امروزه به مفهومی آشنا تبدیل شده است و معادل رانت خوار را برای آن مورد استفاده قرار می‌دهند.

پرسش: به نظر می‌رسد شما در تحلیل‌هایتان در کنار اهمیت دادن به نفت، به عامل بسیار موثری در تاریخ و جامعه ایران توجه کمتری کرده‌اید و آن دین است. دین در تحلیل شما چه جایگاهی دارد؟ - پاسخ: من در مطالعات تاریخی‌ام نقش دین را در سطح گسترده‌ای مورد مطالعه قرار داده‌ام، به عنوان مثال در نظریاتم درباره انقلاب مشروطه، نهضت ملی شدن نفت و انقلاب اسلامی به این مسأله پرداخته‌ام. اما خصوصیات تاریخی‌ای که من برای جامعه ایرانی کشف کرده‌ام، با وجود دین‌های مختلف ثابت بوده‌اند. در حکومت ساسانیان، دین دولتی زرتشتی بود. ایرانیان در حکومت سلجوقیان اهل تسنن و در حکومت صفویان اهل تشیع بودند. اما در تمام این موارد حکومت‌ها استبدادی بودند و برای هرج و مرج و طغیان، گرایش‌های اجتماعی وجود داشت. ویژگی کوتاه مدت بودن جامعه بدون توجه به دین حاکم همیشه وجود داشته است.

به طور کلی احتمال این که خصوصیات اصلی جامعه تعیین‌کننده تأثیر اجتماعی دین باشد، بیشتر است، نه بر عکس. اتیوپی و فرانسه هر دو کشورهایی مسیحی هستند، اما بین آن‌ها یک دنیا تفاوت وجود دارد. علاوه بر این، نقش دین در فرانسه قرن ۱۸ بسیار متفاوت از آن‌چه که الان هست، بود. این تفاوت دقیقاً از آن روست که جامعه فرانسه تغییر کرده است.

فقط اصلاح طلبی نیست که مهر سازش کاری و سپس خیانت کاری بر آن حک شده، بلکه بر پیشانی هر گونه تلاش برای رسیدن به توافق - هر نوع مصالحه‌ای - چنین مهری می‌خورد. این مسأله تا حدودی به روابط دولت - جامعه ارتباط دارد و ناشی از تضاد بنیادی دولت - جامعه است

اصلاح طلبی در صورتی موفق می‌شود که مردم از آن انتظارات ناممکن نداشته باشند و دولت و جامعه باور به چیزی را که من سیاست‌های حذفی نامیده‌ام - از قبیل این تفکر که تغییر یا موفقیت فقط با حذف مخالفان امکان‌پذیر است - کنار بگذارند